

ارسال مثل در شعر و ادب

پروفسور سیدحسن امین

□ ۱- تعریف ارسال المثل

امثال و حکم، عصاره‌ی فرهنگ ملی و سرآمد حکمت باستانی است که در عبارتی موجز و به تعبیر حافظ «به لفظ اندک و معنی بسیار» آداب، منش و فطرت یک ملت را نشان می‌دهد. ضرب‌المثل‌ها، از دل جامعه برخاسته و لاجرم در دل گویشوران می‌نشیند. به همین دلیل، یکی از آرایه‌های معنوی در ادب پارسی «ارسال المثل» یا «استعاره‌های تمثیلی» است و آن توسل شاعر یا نویسنده به امثال سائره یا کلمات قصاری است که به سبب روانی الفاظ و روشنی مفاهیم و معانی، در ذهن مخاطبان خوش نشسته باشند و در گفتمان‌های گفتاری و نوشتاری به کار روند.^۱

«ضرب‌المثل» که به آن به انگلیسی Proverb می‌گویند، معمولاً خلاصه‌ی تراش خورده و پرداخته شده‌ی یک «مثل» یا «تمثیل» Fable است که هم به معنی نمون و نمودار و هم به معنی داستان و افسانه است.

واژه‌ی مثل در زبان عربی، از نظر ریشه‌ی لغوی برگرفته از واژه‌ی عبری مثل Masal، و واژه‌ی حبشی مثل Mesel، واژه‌ی اکدی مثلوم Meslum، واژه‌ی آرامی متلا Matla (هم‌ریشه‌ی واژه‌ی مثل Matal در پارسی) است. جارالله زمخشری (وفات ۵۳۸ ق) از عالمان بزرگ و ادیبان نامدار ایرانی برخاسته از زمخشر خوارزم در جلد اول **کشاف** در تعریف مثل، گفته است که مثل در زبان عربی به معنی مثل (= نظیر) است و هنگامی که کلامی را بر سبیل تمثیل ذکر کنند، آن را مثل می‌خوانند و فایده‌ی آن، این است که از رهگذر تمثیل، شخص غائب، هم‌چون حاضر، امر مخیل، هم‌چون محقق و شیء متوهم، هم‌چون متیقن در نظر مخاطب جلوه می‌کند. ابوهلال عسکری (وفات ۳۹۵ ق) نیز در **جمهره الامثال** گفته است که استشهاد به امثال سائره، بر فخامت کلام می‌افزاید سخن را در دل مخاطب بهتر جای می‌دهد. این دانشمند معروف علوم بلاغی، در کتاب **الصناعتین** (در دو صنعت نویسندگی و شاعری)، امثله و تشبیهات **کليلة و دمنه**ی ابن مقفع را استخراج و جمع‌آوری کرده است. سرانجام، شریشی (وفات ۶۱۹ ق) در شرح **مقامات حریری**، مثل را چنین تعریف کرده است:

المثل عبارة عن تعريف لاحقیة له فی الظاهر و قد ضمن باطنه الحکم الشافیة. یعنی: مثل عبارت از داستانی ظاهراً غیرواقعی است که در بطن متضمن پند و اندرز مفیدی باشد.^۲

این تعریف، عیناً مساوی تعریف فابل در لاتین است:

A fable is essentially a moral percept illustrated by a single example.^۳

یعنی: مثل عبارت از یک مفهوم اخلاقی است که در لفافه‌ی یک داستان توصیف

شود.

خلاصه‌ی سخن آن که اصطلاح مثل در ادبیات تازی و پارسی، دارای معانی متعددی است، از جمله: مانند و شبیه، صفت، حدیث، گفتار شایع و رایجی که ضرب‌المثل شده باشد، یا نکته‌ی حکمت‌آموزی که موجب پندگرفتن شود. همین معانی، عیناً از شواهد شعر و نثر پارسی مفهوم می‌شود، چنان‌که مولوی گفته است:

حق، مثل‌ها را زند هر جا به جاش
می‌کند معقول را محسوس و فاش
تا که دریابند مردم از مثل
آن چه مقصود است، بی‌نقص و خلل

□ ۲- ریشه‌ی امثال سائره

دانستن ریشه‌ی مثل‌ها برای دریافت و درک کامل آن‌ها و کاربرد آن‌ها در موارد شایسته و متناسب، بایسته است.

اصل و ریشه‌ی یک ضرب‌المثل ممکن است در کتاب‌های مقدس یا حکایات ادبی منثور باشد و هم‌چنین ممکن است لختی از شعری باشد که از کثرت استعمال در حکم امثال و حکم درآمده باشد و از این جهت آرایه‌ی ارسال المثل ممکن است در حکم آرایه‌ی «تضمین» باشد که در این صورت، شاعر بر سبیل عاریت، بیتی یا مصرعی را از شاعری نامدار چاشنی شعر خود می‌کند و نوعاً آن بیت یا مصرع به اندازه‌ی مشهور و معروف است که شاعر متأخر از ذکر نام شاعر متقدم، مستغنی است. البته، این نیز ممکن است که خود شاعر مصرعی یا بیتی چنان نزدیک به ذهن مخاطبان بگوید که همان شعر، مکرر مورد استفاده و استشهاد قرار گیرد و حکم مثل سائر پیدا می‌کند، ما در

این جا سه مصرع از سه شاعر بزرگ پارسی‌گوی را به‌عنوان نمونه‌هایی از امثال سائره می‌آوریم:

الف. فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ق)، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، گفته است:

فرستاده گفت ای خداوند رخس

«به دشت آهوی ناگرفته مبخش»
ب. سعدی (وفات ۶۹۴ ق) که افصح المتکلمین نثر و نظم پارسی‌ست، گفته است:

جمال در نظر و شوق، هم‌چنان باقی‌ست

«گدا اگر همه عالم بدو دهند، گداست»
ج. حافظ (وفات ۷۹۱ ق)، پرجاذبه‌ترین غزل‌سرای ایرانی، گفته است:

گره به باد مزین گرچه بر مراد رود

که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت
ریشه‌ی امثال سائره را در ادبیات شرق در منابعی مانند پنجه‌تنتره Panchatantra و مه‌بهاراتا Mahabharata باید جستجو کرد. پنجه‌تنتره، مجموعه‌ی پنج بخشی قصص و داستان‌های هندی از زبان حیوانات است که آموزه‌های حکمت هندی و اخلاقیات قدیم را در قالب تمثیل از زبان دو شغال (بعدها به نام‌های کلیله و دمنه) بیان می‌کند.^۴

کتاب‌های مقدس نیز از مهم‌ترین منابع امثال سائره است. ما به کتاب‌های مقدس ادیان دیگر نمی‌پردازیم و در این جا آن هم به اختصار تنها به امثال موجود در قرآن مجید اشاره می‌کنیم، زیرا ورود جدی به آن مستلزم تألیفی مستقل است.^۵

در قرآن، دو آیه وجود دارد که به طور صریح به امثال سائره مربوط می‌شود:

الف. و تلک الامثال، نضربها للناس لعلهم یتفکرون (سوره‌ی ۵۹، آیه‌ی ۲۱) = این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم تا اندیشه کنند.
ب. و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون (سوره‌ی ۳۹، آیه‌ی ۲۷) = در این قرآن، از هر دری مثل زدیم تا مردمان آگاهی یابند.

امثال قرآنی، بر سه گونه‌اند:

اول - امثالی که در قالب تشبیه معقول به محسوس ذکر شده‌اند؛ مانند این آیه که به سستی خانه‌ی عنکبوت مثل می‌زند: مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء، کمثل العنکبوت اتخذت بیئاً

و انّ اوھن البیوت لبیت العنکبوت (سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۱) یا این آیه که به سرابی که تشنه‌ی ناکام در پی آن می‌رود، مثل می‌زند: کسراب بقیعه یحسبھا الظمان ماء.

دوم - امثالی که در قالب داستان و حکایت ذکر شده‌اند؛ مانند این آیه: واضرب لهم مثلاً أصحاب القریہ (سوره‌ی ۳۶، آیه‌ی ۱۳) سوم - امثالی که در مقام مقایسه و برای تفهیم بهتر موضوع واحد ذکر شده‌اند؛ مانند این آیه که غیبت کردن را با خوردن گوشت تن دیگران مقایسه می‌کند: أیحب احدکم ان یأکل لحم اخیه (سوره‌ی ۴۹ - آیه‌ی ۱۲)

امثال قرآنی، در ادب تازی و پارسی تأثیر چشم‌گیر داشته است. برای نمونه، آیه‌ی چهل و یکم سوره‌ی عنکبوت را در شعر عربی چنین آورده‌اند:

انما الدنیا فناء لیس للدنیا ثبوت

انما الدنیا کبیت نسجتہ عنکبوت
هم‌چنین آیه‌ی «لیس للانسان الا ما سعی» در اشعار بسیاری از شاعران بزرگ پارسی‌گوی، عیناً تکرار شده است که از باب شاهد مثال، نمونه‌ی چند در این جا می‌آوریم:
من طریق سعی می‌آرم

به جالیس للانسان الا ما سعی (سعدی)
قدر همت باشد آن جهد و دعا
لیس للانسان الا ما سعی (مولوی)
هست در تنزیل بر تصدیق این معنی دلیل
آیت «ان لیس للانسان الا ما سعی (مجیرالدین بیلقانی)

۳- سابقه‌ی تدوین امثال

مثل را که جمع مکسر آن در عربی امثال است، به زبان عربی قول، به فارسی ضرب‌المثل، به فرانسه دیکشن Diction و به انگلیسی پروورب Proverb می‌گویند.

سابقه‌ی تدوین ضرب‌المثل‌های عربی از هزار و دویست سال درمی‌گذرد و مشهورترین آن منابع حتی به زبان عربی، تألیف دانشمندان ایرانی‌ست، مانند: کتاب الامثال، تألیف ابوعبید قاسم بن سلام هروی (وفات حدود ۲۲۳ ق)، سواثر الامثال، تألیف حمزه‌ی اصفهانی (وفات حدود ۴۵۰ ق) و مجمع الامثال تألیف احمد میدانی نیشابوری (وفات ۵۱۸ ق) که گزیده‌ی همه‌ی آن‌ها - بویژه مجمع‌الامثال میدانی - را شاعر معروف رشید وطواط (وفات

۵۷۳ق) به ترتیب الفبایی به فرمان آتسز خوارزمشاه، تنظیم و تدوین و در **لطایف الامثال** به پارسی شرح کرده است.^۶

پس از **لطایف الامثال** رشید وطواط، مهم‌ترین مؤلفان در حوزه‌ی تمثیل و مثل، عبارتند از: هبله‌رودی و محمدصادق اصفهانی در قرن یازدهم، عبدالوهاب قزوینی و محمدفائق در قرن سیزدهم و علی‌اکبر دهخدا، احمد بهمنیار، امیرقلی امینی، سید کمال مرتضوی فارسینانی و سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در قرن چهاردهم.

ارسال المثل در شعر فارسی به حدی شایع است که برای نمونه، بررسی کاربردهای این آرایه در منظومه‌ی واحدی همانند **مثنوی** مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، به تدوین کتابی مستقل با عنوان **ارسال المثل در مثنوی** انجامیده است.^۷

۴- نمونه‌های ارسال المثل

در فارسی، ضرب‌المثلی است که «زیره به کرمان» نباید برد. تعبیر «زیره به کرمان بردن» همانند «قطره به عمان بردن» یا «آبگینه به حلب بردن»، بردن چیزی به محلی است که در آنجا فراوان است.^۸

این ضرب‌المثل، در شعر اغلب ناظر به این است که اظهار فضل نزد بزرگ‌تر از خود یا ارائه و عرضه‌ی چیزی در جایی که از آن نوع چیزها فراوان باشد، نادرست است، مثل این که در زبان انگلیسی هم می‌گویند: بردن زغال سنگ به نیوکاسل!

To take coal to New Castle

و باز در زبان عربی می‌گویند: و «هو ینتقل التمر الی هجر» یعنی فالان خرما را تحفه به هجر (= بحرین) می‌برد!

استفاده از مضمون این ضرب‌المثل = زیره به کرمان بردن و نظایر و اشباه آن (همانند: آبگینه به حلب، خرما به عربستان یا قطره به عمان بردن)، در ادبیات منظوم فارسی، هم از باب تواضع و هم از باب تفاخر و هم مدح ممدوح و ستایش معشوق و دیگر ابواب سخن سابقه دارد:

۱- جمال‌الدین عبدالرازق اصفهانی (وفات ۵۸۸ ق) گوید:

هم به فدای تو کنم زود، جان

گرچه کسی زیره به کرمان نبرد

۲- کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی (وفات ۶۳۵ ق) از باب

تواضع گوید:

کیست که از من سخن نزد سخندان برد

زیره به کرمان برد، قطره به عمان برد

۳- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (وفات ۶۷۲ ق) گوید:

چون کبوتر خانه‌ی جان‌ها از او معمور گشت

پس چرا این زیره را من سوی کرمان می‌برم

۴- خواجه کرمانی (وفات ۷۵۳ ق) در مقام تفاخر گوید:

هر که با منطق خواجه کند اظهار سخن

دُر به دریا بُرد و زیره به کرمان آرد

۵- کمال خجندی (وفات ۸۰۳ ق) همین مثال سائر را در مقام

ستایش معشوق چنین می‌آورد:

بر لعل لب، جان ز سر شق فشانند

سهل است ولی زیره به کرمان نتوان برد^۹

۶- عبدالرحمان جامی (وفات ۸۹۸ ق) در مقام پند و اندرز

گوید:

خیال زیرکی با خود مبر پیش خدادانان

نبندد بار زیره آن که باشد عزم کرمانش

۷- سنایی غزنوی (وفات ۵۴۵ ق) گوید:

خانه‌ی سودا ویران کن و آسان نشین

حامل عاقل با زیره به کرمان نشود

۸- عبدالواسع جلی (وفات ۵۵۵ ق) گوید:

حدیث شعر رکیک من و دَر عالی ت

حدیث زیره و کرمان و دَر و عمان است

۹- رشید‌الدین وطواط (وفات ۵۷۳ ق) گوید:

فرستادن به نزدیک تو اشعار فرستادن بود زیره به کرمان

۱۰- اوحدی مراغه‌ای (وفات ۷۳۸ ق) گوید:

خطا باشد چنان‌ها با چنین‌ها

به کرمان زیره بردن باشد این‌ها

۱۱- همام تبریزی (وفات ۷۱۴ ق) گوید:

جان می‌برند تحفه به نزدیک یار خویش

خرما به بصره، زیره به کرمان همی برند

۱۲- بسیاری از بهترین موارد ارسال‌المثل، اشعاری است که

سرایندگان آن‌ها ناشناس (به اصطلاح لادری) مانده‌اند، مانند این

ابیات:

مخور انگور تا در خم شراب است

«تیمم باطل است آن‌جا که آب است»

بلاندریده دعا را شروع باید کرد

«شروع واقعه قبل از وقوع باید کرد»

بهوش باش که سر در ره زبان ندهی

«زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد»

نریخت جام می و محتسب ز دیر گذشت

«رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت»

نام تو گشته ورد زبانم ولی چه سود

«شیرین دهن به گفتن حلوا نمی‌شود»

هفت رنگ است زیر هفت اورنگ

«نیست بالاتر از سیاهی رنگ»

۵- آرایه‌ی تضمین

مرز ارسال المثل با تضمین مصرع یا بیتی از شعر شاعران دیگر، بسیار نزدیک است و تفاوت عمده‌ی این دو صنعت در آن است که در تضمین، شاعر مصرع یا بیتی از شاعر دیگر را نوعاً با ذکر نام شاعر، در شعر خود می‌آورد. مثل این که سعدی، در تضمین فردوسی گفته است:

چنین گفت «فردوسی» پاکزاد

که: - رحمت بر آن تربت پاک باد -

«میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است»

حافظ هم بیتی از کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی را چنین

تضمین کرده است:

گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث

از گفته‌ی «کمال» دلیلی بیاورم:

«گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم این دل کجا برم»

۶- تصرف در ساختار یا واژگان امثال سائره

شاعر البته می‌تواند به اقتضای وزن شعر خود، در ساختار نحوی

یا حتی جایگزینی واژگان امثال سائره، دست‌کاری و تصرف کند. اما

این تصرف باید محدود باشد.

برای مثال شعر معروف سعدی «تو نیکی می‌کن و در دجله

انداز»، مثل سائره است اما حافظ آن را با مختصر تصرفی در بیتی

چنین استعمال کرده است:

مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی

که گفته‌اند: نکویی کن و در آب انداز

کمال خجندی نیز همین مثل سائره را چنین آورده است:

چشمم از خاک درت جوید، فکن در دامنش

مردمان گویند: نیکویی کن و افکن در آب^{۱۰}

۷- استفاده از ضرب‌المثل در شعر معاصر

در شعر معاصر نیز، امثال و اشباه این امثال و حکم فارسی که

در مقام «ارسال المثل» از آنها استفاده شده باشد، بسیارند. از جمله،

بیت معروف زیر که به صورت ضرب‌المثل درآمد است:

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه، سپیده است

در غزلی از هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) چنین مورد استشهاد

قرار گرفته است:

گذشت عمر و به دل عشوه می‌خریم هنوز

که هست در پی شام سیه، صبح سپید

مهدی اخوان ثالث (امید) گفته است:

هر که برده‌ست این خر جفتک پران را روی بام

می‌تواند هم به پایینش بیارد، والسلام

در دیوان امین^{۱۱} نیز ضمن یک رباعی، ضرب‌المثل «یک مرده

به نام، به که صد زنده به ننگ» چنین آمده است:

گر خصم سرم به دار خواهد آونگ

تسلیم نمی‌شوم به او در صف جنگ

این است مرا مرام و رسم و فرهنگ

«یک مرده به نام به که صد زنده به ننگ»

(دیوان امین، ص ۳۷۱)

دیوان امین که شامل پنجاه قصیده و نود غزل است، ده‌ها

ارسال المثل دارد؛ از جمله در قصیده‌ی نوزدهم در دو بیت پی‌درپی،

دو ضرب‌المثل به شرح زیر آمده است:

الف. با استفاده از ضرب‌المثل معروف «از طلاگشتن پشیمان

گشته‌ایم / مرحمت فرموده ما را مس کنید»، آمده است:

ما را مس وجود طلا ساختی اگر

مس کن! دوباره! بار خدایا! طلای من!

(دیوان، ص ۱۵۳)

ب. با استفاده از مثل سائر «نه شیر شتر! نه دیدار عرب!»، آمده است:

نه شیر اشتران! و نه دیدار تازیان!

کن مرگی! از خزانه‌ی غیبت! عطای من!

(دیوان، ص ۱۵۳)

۸- چند ارسال المثل در یک قصیده

تتمه‌ی مقاله‌ی حاضر، منحصر است به ارائه‌ی ارسال المثل‌ها در اولین قصیده‌ی دیوان امین با عنوان «پناه آوردن دوباره به شعر و شاعری و گریز به ستایش شاهنامه‌ی فردوسی و ماهنامه‌ی حافظ» در ۵۸ بیت به مطلع:

بار دیگر در سرم افتاده شور شاعری

خسته شد جان من از اندیشه و دانشوری

۱- ضرب المثل معروف «قدر زر، زرگر شناسد، قدر گوهر،

گوهری» به تمام و کمال چنین آمده است:

من شناسم قدر فردوسی و قدر مولوی

«قدر زر، زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهری»

۲- شعر معروف منسوب به فردوسی در هجای سلطان محمود

که می‌گوید:

اگر مادر شاه بانو بُدی مرا سیم و زر تا به زانو بُدی

چنین شکسته و از باب ارسال المثل این‌گونه در دیوان تضمین

شده است:

نانوا زاده است شاه و نیست بانو مادرش

ورنه تا زانو ورا سیم و زر آمد بر سری

۳- ضرب المثل «در خانه نشستن بی‌بی از بی‌چادری» است،

چنین آمده است:

عَقّت من در قلم از اصل پاک ثابت است

نیست مام طبع من در پرده از بی‌چادری

۴- مصرع انوری «عاقلان راضی به شعر از اهل حکمت کی

شوند»، چنین تضمین شده است:

کس ز هم‌چون من حکیمی کی شود راضی به شعر

این نه من گویم که می‌گوید حکیم انوری

۵- بیت معروف نظامی گنجوی که گفته است:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست، احسن او

در همان قصیده، چنین تضمین شده است:

من نیچم در فنی کش احسن او اکذب است
گرچه زین فن بر سرم پیدا است تاج افسری

۹- بهره‌ی بحث

ارسال المثل، آن است که شاعر، مَثَل سائر یا عبارت معروفی را در مقام استشهاد در شعر خود به عاریه بیاورد یا مصرعی بگوید که حکم مَثَل پیدا کند و در زبان محاوره رواج یابد. در این‌جا حسن ختام این کلام را در ارسال المثل، رباعی زیر از خیام نیشابوری (وفات ۵۱۷ ق) قرار می‌دهیم که مصرع چهارم آن مثل سائر است:

با بط می‌گفت ماهی در تب و تاب

باشد که به جوی رفته باز آید آب

بط گفت چو من قدید گشتم تو کباب

«دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب»

■

پی‌نوشت‌ها

۱- تفتازانی، مطول، قم، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۰۸؛ خطیب قزوینی، التلخیص فی علوم البلاغه، قاهره، ۱۹۳۲ م، ص ۳۲۴؛ همایی، جلال، صناعات ادبی، در فن بدیع و اقسام شعر، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۲، ص ۳۱۱؛ ذکایی بیضایی، نعمت‌الله، نقدالشعر، تهران، انتشارات ماه، ۱۳۶۴، صص ۱۴۶-۱۴۷

۲- ابوهلال عسکری، جمهره الامثال، قاهره، بی‌تا، ج ۱، ص ۳؛ زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، تهران، انتشارات آفتاب، بی‌تا، ج ۱؛ شریشی، شرح مقامات حریری، چاپ سنگی، بی‌تا، ص ۱۰۰

۳- ضرب المثل‌های انگلیسی

۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ذیل مدخل پنج‌تنتره» چاپ دانشگاه تهران، ص ۵۷۵۰؛ و نیز بنگرید به مقدمه‌ی کتاب پنج‌جاکیان (پنج داستان: کلیله و دمنه)،

چاپ دکتر محمدرضا جلالی نائینی و دیگران، تهران، اقبال، ۱۳۸۲
۵- برای مثال، در قرآن مجید آمده است: ان الله لایستحیی ان یضرب مثلاً (سوره‌ی بقره - آیه‌ی ۲۶)

۶- رشید و طواط، لطایف الامثال، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶
۷- مؤید منصور، علی‌رضا، ارسال المثل در مثنوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱

۸- عظیمی، صادق، فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح، تهران، موسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۲، ص ۴۵۹

۹- کمال خجندی، دیوان، غزل ۳۵۹

۱۰- همو، همانجا، غزل ۶۶

۱۱- امین، سیدحسن، دیوان امین، تهران، انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۷

زرتشت در کلام دکتر زرین کوب

دکتر سید جمال سجادی - نوشهر



□ در پی چاپ مقاله‌یی با عنوان «نگاهی به سیر و سلوک دکتر عبدالحسین زرین کوب» در حافظ شماره‌ی ۵۸ و سپس مقاله‌ی «آن چه ایران به جهان آموخت» به قلم استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب در شماره‌ی ۶۳، جناب سید جمال نکومقدم مطلق، مطالبی در شماره‌ی ۶۴ در نقد دکتر زرین کوب نگاشته‌اند که در بعضی قسمت‌های آن بویژه درباره‌ی نظریات و تعلیمات زرتشت پرسش‌هایی را برای این جانب پدید آورد که در زیر به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌شود.

۱- درباره‌ی اعتقاد زرتشت به ثنویت، تصور می‌کنم این گونه برداشت از تعلیمات آن پیامبر بزرگ با اندکی سوءتفاهم یا احتمالاً جانبگیری و اتهام پدید آمده است، چون زرتشت اهورامزدا را خالق یگانه و اهریمن را نگهبان سرزمین عدم معرفی کرده و پیداست که عدم یعنی نیستی و نبودن و طبیعی است که عدم مخلوق نمی‌تواند خالق داشته باشد این اهورامزدا است که نور می‌آفریند، علم می‌آفریند، تندرستی و راستی می‌آفریند، از آن جا که در مقابل آفرینش نور، تاریکی یعنی عدم روشنایی و در مقابل علم یعنی دانایی، جهل یعنی عدم دانش است و نه غیر آن. بنابراین اهریمن تنها نگهبان عدم است و نه خالق چیزی و بدین گونه نمی‌تواند به عنوان خالق و آفریننده در مقابل اهورامزدا جلوه کند. با این نگرش زرتشت یک پیامبر موحد بود چون فقط اهورامزدا را آفریننده‌ی نیکی‌ها علم و نور... می‌دانست.

۲- درباره‌ی قداست آب و آتش و خاک چنان که می‌دانیم در دین شریف اسلام نیز آب و آتش و خاک از مطهرات یعنی پاک‌کننده‌ها هستند و زرتشت جز

پاک‌کنندگی و تطهیر نجاسات به وسیله‌ی این سه عامل چیزی دیگر نگفت و قشریونی افراط‌گر و ناآگاه و احتمالاً موبدان خودرأی و سودجو بودند که تعلیمات زرتشت را آن چنان تحریف کردند که به جای صفت پاک‌کنندگی یعنی هر چیز نجس را باید با آب شست تا پاک شود به گونه‌یی نادرست تفسیر کردند که پیروان قشری زرتشت دست خود را به جای آب با ادرار گاو می‌شستند و در مورد انحرافات موبدان ادعاهای دروغین گنومانی می‌گفتند که از همین طایفه بود، به خاطر داریم.

۳- برافروختن آتش در آتشکده‌های ایران به عنوان سمبل نور و روشنی و به آموزه‌ی زرتشت برای جلوگیری از تاریکی و پیروی و هم‌سوئی با خدای یگانه یعنی اهورامزدا و در حقیقت نبرد با اهریمن و تاریکی او بود نه معنای قداست و الوهیت آتش.

۴- در مورد عدم تدفین مردگان در خاک نیز به تصور این جانب از بدعت‌هایی است که موبدان پدید آوردند؛ چنان که با مطالعه‌ی تاریخ تاکنون دیده می‌شود و نظریات دکتر شریعتی نیز تأیید می‌کند که در هر مذهب الهی و از جمله در دین زرتشت و در سیر تحولات آموزش‌ها و گرایش‌هایی فکری هر دین سه خط متمایز پدید آمده است:

نخست، آموزه‌های ناب پیامبران راستین که همانند آن را در گفتار و رفتار علی (ع) جد مشترک بنده و نویسنده‌ی محترم مقاله جناب سید جمال نکومقدم مطلق مشاهده می‌کنیم و آن داستان‌هایی جداگانه دارد که همه‌ی ما کمابیش نمونه‌هایی از آن را در نظر داریم.

دوم، آن چه توسط سودجویان بی‌ایمانی، پس از پابرجایی دین اصیل و مقدس، به

لباس دین درآمده و این گروه با تمسک به آن یعنی با ابزار قراردادن دین، مخالفین خویش را سرکوب و از میدان به در کردند. نظیر معاویه و امویان که آن نیز از نظر دانایان پوشیده نیست و رفتار و گفتار کلیساییان در قرون وسطی نیازی به بازگویی و توضیح آن همه جنایات فجیع ندارد.

دسته‌ی سوم قشریون ناآگاه که هم‌چنان که پیش از این اشاره شد مغز دین و آموزه‌های ناب آن را نفهمیدند و در جنگ صفین قرآن بر سر نیزه کردن معاویه را هواداری راستین از اسلام پنداشتند و بر علی (ع) خروج کردند و آن داستان‌ها نیز بر ما پوشیده نیست.

بر روی هم به نظر این جانب نباید انحرافات و سوءتعبیرهای ناآگاهانه و گاه غرض‌آلود را به حساب پیامبران راستین آورد و زرتشت را به عنوان ثنوی مذهب و آتش‌پرست محکوم نمود. آن چه در سرمقاله‌ی حافظ ۶۵ با عنوان «مؤلفه‌های مذهبی هویت ایرانی و نزدیکی اسلام با کیش زرتشتی آمده بود، پاسخ خوبی به اظهارات آقای نکومقدم مطلق است. ■



نقد و بررسی ترجمه‌ی «بیگانه»ی آلبر کامو

مرضیه حکمتی

کارشناس رشته‌ی هنر

آلبر کامو Alber Kamu از مادری اسپانیایی و پدری فرانسوی در مَندُرد Mondor الجزایر در سال ۱۹۱۳ میلادی دیده به جهان گشود. وی در جوانی به بیماری سل دچار شد و از ادامه‌ی تحصیل در دوره‌ی عالی رشته‌ی فلسفه دست کشید.

در سال ۱۹۳۷ میلادی نیز در شهر پاریس اقامت گزید و به روزنامه‌نگاری روی آورد. کامو پس از انتشار کتاب طاعون La Peste موفقیت چشمگیری کسب کرد که برآمده‌ی اندیشه و فلسفه بود.

آلبر کامو در سال ۱۹۵۷ جایزه‌ی ادبی نوبل را، از آن خود ساخت و در پایان نیز در سال ۱۹۶۰ م در یک سانحه‌ی رانندگی درگذشت. نمایشنامه‌ی کالیگولا، افسانه‌ی سیزیف، نامه‌هایی به یک دوست آلمانی، طاعون و رمان بیگانه از آثار ماندگار اوست. بیگانه؛ ده‌ها سال پیش از سوی داستان‌نویس و پژوهشگر هم‌روزگار ما جلال آل احمد به زبان فارسی برگردانده شد. این ترجمه نمونه‌ی کامل ترجمه‌های دهه‌های سی و چهل - هم از نظر نثر، و هم از منظر شیوه‌ی ترجمه - به شمار می‌آید. مقابله‌ی این برگردان با متن ترجمه‌های دیگر در حوزه‌ی داستان‌نویسی این دهه؛ خوانندگان را با اصول تطبیقی ترجمه بیش از پیش آشنا می‌سازد.

مرضیه حکمتی کارشناس رشته‌ی موسیقی و هنر، از شاعران پیشتاز و از ویراستاران نکته‌یاب امروز است.

سیب‌زمینی بپزم؛ غلت زدیم، بر دلم نشست، نوشتن نامه، کافی بود و... استفاده کرد. هم‌چنین جمله‌ی «فوراً جواب نداد» را می‌توان این‌گونه ساده کرد: «دیر جواب داد».

هرچند این ترجمه به نقد و بررسی بیش‌تری نیاز دارد، بخش اندکی از آن‌ها را با هم مرور می‌کنیم. مانند «ترس انداخته بود.» که به‌جای آن جمله‌ی «ترسانده بود» را پیشنهاد می‌کنیم زیرا که ترس اساساً چیزی انداختنی نیست.

هم‌چنین پاره‌یی از جمله‌ها و عبارات که گاه به چند معنی به کار رفته و گاه نیز هیچ مفهومی به همراه ندارد و خلاصه منظور واحدی از خوانش آن‌ها به دست نمی‌آید.

این بخش را با این جمله آغاز می‌کنیم:

- «نفهمیدم چرا حالت تسکین یافته‌یی به خود گرفت، آرام

شده بود.»

□ هنگامی که با اشتیاق خواندن بیگانه اثر آلبر کامو را شروع کردم به اشتباهاتی در ترجمه و ویرایش پی بردم که در این مقاله به پاره‌یی از آن‌ها اشاره می‌شود: ابتدا به ترکیب‌های نادرست یا دست‌کم نازیبا، سپس به عبارات و جملات دیگر می‌پردازیم. ترکیب‌هایی چون:

کیف مشمعی (= کیسه‌ی نایلونی)؛ جلوخان (= پیشخوان)؛ مستی سیاه (= سیاه مستی)؛ کناره نگاهم (= تیررس نگاهم)؛ ضمیر صاف (= ضمیر پاک)؛ ازدحام روزنامه‌ها (= ازدحام روزنامه‌نگاران)؛ تیغه نوری (= پرتو آفتاب) و اصطلاحات و ترکیباتی از این دست که در ترجمه‌ی این اثر فراوان به کار رفته است. هم‌اکنون به بررسی چند جمله‌ی دیگر خواهیم پرداخت.

سیب‌زمینی بجوشانم؛ غلطیدیم؛ دلم برایش رفت؛ نوشتن کاغذ؛ بسم بود و... که به سادگی می‌شد از بندواژه‌های:

چه چیز را نفهمیده؟ چگونه تسکین یافتن را و یا آرام شدن را؟ هرچند هر دو صورت جمله نارسا و نامفهوم می‌نماید و جمله در چارچوب خودش هم نامفهوم و گنگ است. هم‌چنین در جمله‌ی «این موضوع قابل تأسف است، ولی در عین حال مطلب بی‌اهمیتی است.» خواننده متوجه نمی‌شود که این موضوع بی‌اهمیت است یا با اهمیت؟ شاید هم بی‌اهمیتی به این موضوع (= مطلب) ناراحت کننده است.

«ما لحظاتی را این طور گذرانیم که به کشتی‌های باری در بندر سوزان از آفتاب نگاه کردیم». چیزی شبیه جملات پیشین خواهد بود. آیا کشتی‌های باری در بندر می‌سوختند آن هم از آفتاب؛ بندر می‌سوخت یا ما می‌سوختیم؟ شاید هم در آفتاب داغ بندر، کشتی‌های باری را تماشا می‌کردیم. این جمله را هم بررسی کنیم: «من نمی‌بایستی عذر تقصیر بخواهم.» انگار کسی درون این جمله هست که نمی‌خواهد یا نمی‌خواسته عذرخواهی کند. اما عذر تقصیر دیگر در زبان معیار به کار نمی‌رود. آیا عذر خواستنی است، یعنی دوست‌داشتنی است یا تقصیر خواستنی است، همان طور که می‌بینیم مصدر مرکب «عذرخواهی کردن» در صیغه‌ی نامعلوم به طریقی عجیب صرف شده است. چطور بود اگر به سادگی می‌گفتیم، «نباید عذرخواهی می‌کردم».

شما از جمله «نظامی به من خندید» چه معنایی استنباط می‌کنید؟ آیا یک نظام به من خندید شاید یک مرد نظامی به من خندید (= در معنی مسخره کرد)، یا مرد نظامی به من لبخند زد؟ تاکنون چیزی از «احساس گذر شب بر روی بدن سوخته» شنیده‌اید؟ حدس می‌زنم احساس خوشایندی نیست. دست کم از این ترجمه چنین برمی‌آید. با وجود این از خود می‌پرسم شب چگونه از بدن‌های سوخته می‌گذرد و یا چگونه بدنی سوخته گذر شب را حس می‌کند، شاید بدن پس از سوختن به چنین علمی دست می‌یابد! (البته در این صورت درصد سوختگی با میزان احساس رابطه‌ی مستقیم دارد.) اما این هم ممکن است: «احساس خنکای شب بر روی بدن‌های سوخته‌مان لذت‌بخش باشد» شاید شما جمله‌ی بهتری پیدا کردید، امتحان کنید.

تا به حال «کامیون از شما گذشته است؟» این جمله را در صفحه‌ی ۵۵، سطر سوم دیدم. این چه سوالی است؟ به طور قطع هیچ کامیونی از روی من و شما نگذشته است و گرنه چطور این جمله‌ها را با هم مرور می‌کردیم، اما حتماً «کامیون‌های بسیاری از مقابل شما گذشته است» این جمله بهتر نیست؟

آیا «سگی را در مقابل فردی که می‌پردازد برگردانده‌اید؟» تعجب نکنید! این عبارت را در این ترجمه، صفحه‌ی ۶۹ سطر ششم به راحتی پیدا می‌کنید. یعنی به طور دقیق این یکی را؛ «سگش را در مقابل فردی که می‌پردازد، برگرداند» باز همان ایرادهای قبلی، یعنی یک جمله و عبارت با چند معنی گنگ و نامفهوم. شاید «سگش را با پرداخت هزینه‌های نگهداریش، بازگرداند.» صورت بهتری برای عبارت قبلی باشد!

اگر سری به صفحه‌ی ۸۵، بند دوم بزنیم، متوجه می‌شویم که جایی در آن اطراف آفتاب روی شن‌ها در حال ریزش شدن است. صورت دقیق عبارت را تکرار می‌کنیم تا شما هم از نزدیک آن آفتاب را ببینید. «مدت زمانی در کنار ساحل قدم زدیم، در این هنگام گرمای آفتاب گیج‌کننده بود، آفتاب روی شن‌ها ریزش می‌شد.» به جای «مدت زمانی» می‌توانیم از «مدتی» استفاده کنیم که معنی زمانی را هم در خود پنهان دارد، و به جای «در کنار ساحل قدم زدیم» از «در ساحل» و یا اگر در ساحل نه «کنار ساحل» بیاوریم و همان‌جا قدم بزنیم و آفتاب بیچاره را روی شن‌ها ریزش نکنیم و بگذاریم «پرتو آفتاب روی شن‌ها پخش شود.»

جمله‌ی «بی‌این که پلک چشم‌های خود را به هم بزنیم به یک‌دیگر خیره شده بودیم.» را در نظر بگیرید، البته می‌توانیم خود را جای قهرمان داستان فرض کرده و این تجربه را داشته باشیم. اما من پیشنهاد می‌کنم «بدون پلک‌زدن، به یک‌دیگر خیره نشوید.» زیرا که زدن پلک‌های دو نفر به یک‌دیگر کاری غیرممکن و دست‌کم بعید به نظر می‌رسد، البته به خاطر فیزیک صورت چون چشم‌ها احتمالاً در پست‌ترین (پایین‌ترین) مکان در جزیره صورت‌اند. هرچند «خیره‌شدن به دیگری» خود معنی پلک‌زدن را دارد چه رسد به پلک چشم‌های خود را به هم نزدن! خوب دیدید، در اثری به این زیبایی، چند نوع اشتباه داشتیم، از خطاهای املائی مانند: غلطیدیم که واژه‌ی فارسی و از مصدر غلتیدن است، و در صیغه‌ی مهجور صرف شده تا اشتباهات رسم‌الخطی دیگر مانند استفاده‌ی هم‌زمان از دو شیوه‌ی سرهم‌نویسی و جدانویسی (حتی در مورد واژه‌ی واحد)، درازنویسی و خطاهای نحوی و... که اثری ارزشمند را از آسمان شیوایی به زمین نامفهومی فرومی‌کشاند و قدر و ارزش ویرایش را که البته از زمان ترجمه‌ی این اثر تاکنون در میان ناشران و خوانندگان بیش‌تر و بیش‌تر نمایان شده، بر ما روشن می‌سازد. ■